

نگاه

در حاشیه کتاب «ماکیاولی و صیانت از جمهوری»

ماکیاولی معاصر ما

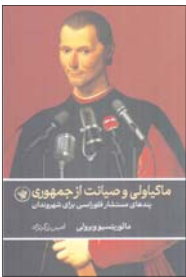
شرق: که دورانی که جهان با بحران‌های متعدد و درهم‌تنیده‌ای روبه‌رو است، که امیدی هم به حل زود هنگام آنها وجود ندارد، باید به استقبال هر ایده جدیدی درباره برهم‌زدن نظم کنونی جهان رفت. در دنیای کنونی بحران‌های زیست‌محیطی ابعادی چنان نگران‌کننده پیدا کرده‌اند که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان انکارشان کرد. از سوی دیگر در سال‌های اخیر شاهد ظهور چهره‌هایی در قدرت بوده‌ایم که بیش از هر چیز نفع شخصی خود یا گروهی محدود از اطرافیان‌شان را دنبال می‌کنند و در راه منافع‌شان تمام ارزش‌های جمعی را زیر سؤال می‌برند. قدرت‌گرفتن دوباره ترامپ در آمریکا در کنار ظهور دولت‌هایی راست‌گرا در کشورهای دیگر دموکراسی غربی و عاملیت نهادهای بین‌المللی را به چالش کشیده است. در فقدان چپ جهانی قدرتمند که بتواند دست به سازماندهی و تأثیرگذاری در قدرت بزند، این عوام‌فریبان هستند که می‌توانند بخش‌هایی از مردم را با خود همراه کنند و در سازوکار دموکراسی لیبرال قدرت بگیرند. در چنین وضعیتی به نظر می‌رسد نیاز به بازبینی و بازسازی ایده‌هایی داریم که می‌توانند تغییری در نظم مستقر به وجود بیاورند.

در وهله اول شاید این پرسشی عجیب به نظر برسد که ماکیاولی چه پیشنهادها یا ایده‌هایی برای جهان کنونی ما دارد؟ آیا احضار ایده‌های ماکیاولی به دنیای فعلی می‌تواند راهگشای مسیری‌های تازه باشد؟ مانوئریستو ویرولی در کتاب «ماکیاولی و صیانت از جمهوری» به سراغ ماکیاولی رفته و نشان داده که چگونه می‌توان از متون کلاسیک او راه‌حل‌هایی برای معضلات جهانی کنونی استخراج کرد.

«ماکیاولی و صیانت از جمهوری» با عنوان فرعی پندهای مستشار فلورانس برای شهروندان، اخیرا با ترجمه امین زرگرزاد توسط نشر لاهیتا منتشر شده است. این کتاب حول نقل‌قول‌هایی از ماکیاولی شکل گرفته و نویسنده کوشیده با شرح و بسط ایده نهفته در هر نقل‌قول، آن را به «حادترین مسائل سیاست جمهوری‌خواهانه در زمان حاضر» پیوند بزند. آن‌طورکه مترجم کتاب توضیح داده، مخاطب ویرولی در این کتاب مردم آمریکا هستند، با این حال بسط این ایده‌ها به دیگر کشورها و شرایط خاص آنها ممکن و حتی مفید است. بخش عمده کتاب «ماکیاولی و صیانت از جمهوری» را بیش از هشتاد نقل‌قول مستقیم و عمدتا طولانی از آثار ماکیاولی تشکیل می‌دهد. کتاب در بیست فصل با این عناوین نوشته شده است: جمهوری و مشارکت فعالانه شهروندان، داوری دستاوردهای رهبران سیاسی، جمهوری و خیر عمومی، در ناگزیری تغییر و سازگاری با زمان، در نکوشش خاطره‌جویی رهبران سیاسی، رهبران سیاسی و سرمشق‌های تاریخی، صلابت رهبران سیاسی در فراز و فرود جمهوری، مسئولیت مدنی در پرتو عدل الهی، در ستایش خوش‌نامی رهبران سیاسی، فساد سیاسی و ویرانی بنیان‌های جمهوری، عدالت سیاسی و عدالت جمهوری‌خواهانه، رجحان ثروت عمومی بر ثروت شخصی، آفت‌های انحصار قدرت سیاسی، تقدم خیر جمهوری بر باورهای شخصی، در ضرورت دفاع از مِهن، اضطراب سیاسی و پاسداری از جمهوری، در لزوم تقویت قوای دفاعی، در اهمیت بلاغت رهبران سیاسی، مداخله‌گری و همیاری بین‌المللی و بازآفرینی اصول بنیادین جمهوری. کتاب همچنین مقدمه‌ای با عنوان «چرا بازگشت به ماکیاولی» هم دارد و در ابتدای اثر نیز یادداشت مترجم منتشر شده است.

نکته قابل توجه در ترجمه فارسی کتاب «ماکیاولی و صیانت از جمهوری»، پیش‌فشار اختصاصی نویسنده بر ترجمه فارسی اثر است. مانوئریستو ویرولی در این پیش‌گفتار به این نکته اشاره کرده که عنوان اصلی این کتاب، «چگونه رهبر انتخاب کنیم: پندهای ماکیاولی برای شهروندان» است که اولین‌بار در سال ۲۰۱۶ منتشر شد. اما او می‌گوید عنوانی که بر ترجمه فارسی کتاب گذاشته شده تصویر بهتری از پیام اصلی آن به دست می‌دهد: «هدف من در زمان نگارش کتاب دقیقاً برگشیدن ایده‌هایی از آثار ماکیاولی بود که بتواند به شهروندان کمک کند تا از جمهوری‌خواهانشان در برابر تهدیدهای به یک اندازه ویرانگر جباریت و افسارگسیختگی صیانت کنند. اولی قدرت نامحدود یک یا چند نفر در پیش‌برد و افزایش منافع‌شان است و دومی از قدرت نامحدود توده مردم در پیگیری منافع خودشان در برابر نخبان اجتماعی و فکری حکایت دارد». ویرولی به نقل‌قولی از ماکیاولی اشاره می‌کند که می‌گوید هم پیروزی جباریت و هم پیروزی افسارگسیختگی مرگ آزادی جمهوری‌خواهانه را رقم می‌زند. ویرولی در بخشی از پیش‌گفتاری که برای ترجمه فارسی «ماکیاولی و صیانت از جمهوری» نوشته، به وضعیت جهان فعلی ما اشاره می‌کند. درواقع می‌توان گفت بحران‌های سیاسی وضعیت کنونی جهان ضرورت نگاشتن این کتاب بوده است. ویرولی نوشته است: «در دوران کنونی و از غرب تا شرق جهان، ما شاهد برآمدن عوام‌فریبانی هستیم که مردم کشورشان را با درونمای عظمت‌طلبی، فتوحات نظامی، سلطه بر دیگر مردمان و سرکوب و خفه‌کردن نخبگان فکری و روشنفکران اغوا می‌کنند. تنها علاج ممکن در برابر این انحطاط، ظهور رهبران سیاسی جدیدی است که بتوانند عشق به آزادی و میل به دستیابی به عظمت راستین را که تنها از طریق پیگیری و طلب عدالت در داخل و خارج از مرزهای کشورشان به دست می‌آید، در شهروندان میهنشان برانگیزانند. هیچ‌کس نمی‌داند که چه هنگام و چگونه ممکن است منجیان سیاسی جدید سر برآورند. شایسته‌ترین کاری که دانشوران و شهروندان می‌توانند انجام دهند این است که امید را زنده نگه دارند و تلاش کنند تا به شهروندان هم‌قطران‌شان آن خردمندی و شجاعتی را بیاموزند که می‌تواند نویدبخش تولد دوباره آزادی جمهوری‌خواهانه باشد».

مانوئریستو ویرولی، در ایتالیا متولد شد و اکنون یکی از مفسران و شارحان برجسته ماکیاولی در جهان به شمار می‌رود. او بیش از سه دهه است که در آمریکا زندگی می‌کند و کتاب «ماکیاولی و صیانت از جمهوری» را به زبان انگلیسی نوشته است. او در این اثر آرای ماکیاولی را به عنوان چراغی راهنما برای پیدا کردن مسیری که به جهانی قابل زیست می‌رسد ارائه کرده است. او هم‌نظر با هانا آرت، ماکیاولی را «پدر معنوی انقلاب به معنی مدرن آن» می‌داند چراکه انقلاب‌های بزرگ مدرن که تحت عنوان بازسازی یا نوسازی ظهور کردند، به معنی ماکیاولیایی بازآفرینی، جنبش‌هایی‌اند که اجتماع سیاسی را به اصل خود بازمی‌گردانند و ازاین‌رو آن را از فساد و نابودی نجات می‌دهند. او معتقد است تأثیر آرای ماکیاولی در طی سده‌ها، به بسترهای بسیار متفاوت فکری و سیاسی، تنها با درک خاص او از زندگی قابل تبیین است. او همچنین می‌گوید که تفسیر و فهم نیت‌ها و انگیزه‌های شهریاران و رهبران جمهوری هنری بود که ماکیاولی به آن تسلط داشت و به لطف این هنر، او قادر به درک کنش سیاسی واقعی، به ویژه اقدامات بنیان‌گذاران و منجیان جمهوری‌ها و شهریارهای بود.



مانو ریتسیو ویرولی، مترجم امین زرگرزاد نشر لاهیتا

نگاهی به زندگی، اندیشه و فعالیت‌های ایوان کلیما

لزوم احیای اخلاقیات



ایوان کلیما، فیلسوف و نویسنده چک، در سال ۲۰۱۶ در فرانکفورت، آلمان

پراگ» ادبیات و محافل ادبی را بیش از پیش محدود و ممنوع کرد. بسیاری از اهل قلم خانه‌نشین یا مجبور به جلاّی وطن شدند: میلان کوندرا خاک چک را ترک کرد، و کلیما، هاوِل، واتسولیک، کوهوِت، هرابال، سیفرت و اشکوژتسکی خانه‌نشین و ممنوع‌القلم شدند. کلیما در ۱۹۶۹ به دعوت دانشگاه میشیگان برای تدریس به آمریکا رفت و یک سال بعد، با آنکه در کشورش از حق انتشار آتارش محروم بود، برای همدلی با انسان‌های محروم از آزادی به پراگ بازگشت. او دلیل این بازگشت را همچنین ارتباط با زبان و جامعه‌اش برشمرده است.

در این سال‌ها شبکه‌ای از ادبیات زیرزمینی (سامیزدات) شکل گرفت و نویسندگان از طریق کتاب‌های جلدسفید، نوارهای صوتی، جزوات و مقالات دست‌نویس صدای خود را به گوش مخاطبان می‌رساندند. کلیما در گفت‌وگویی با فیلیپ راث، نویسنده آمریکایی، ضمن اشاره به مشکلات معیشتی نویسندگان و روی‌آوردن‌شان به مشاغل خدماتی، از نقش مهم ادبیات زیرزمینی در مقاومت فرهنگی، حفظ آزادی بیان و توزیع ادبیات در دوران سرکوب می‌گوید و آن ادبیات را از بازار و سانسور، مستقل اعلام می‌کند. کلیما که خود تا ۱۹۸۹ از چاپ نوشته‌هایش در چکسلواکی محروم ماند، با کمک راث آثار بسیاری از نویسندگان ممنوع‌القلم را در آمریکا منتشر می‌کرد و جلسات نویسندگان را در آپارتمان‌ش برگزار می‌کرد. او همواره تحت نظر و فشار پلیس مخفی چکسلواکی بود و گاهی بازجویی می‌شد، اما هرگز زندانی نشد.

منشور ۷۷

«منشور ۷۷» بیانیه‌ای مهم بود که در اعتراض به نقض حقوق بشر و آزادی‌های مدنی، با هدف دعوت دولت به ایجاد گفت‌وگوی سازنده در سال ۱۹۷۷ در چکسلواکی منتشر شد و از سوی ۲۴۳ روشنفکر و فعال سیاسی، مذهبی و هنرمند به امضا رسید. ایوان کلیما یکی از روشنفکرانی بود که با وجود تردید و نگرانی‌های شخصی، امضای منشور را پذیرفت و همراه همسرش به جمع امضاکنندگان پیوست. نقش او در این منشور فراتر از امضا بود و مواضعش در روشن‌کردن اهداف و مسیر مبارزه و وحدت‌بخشی روشنفکران، تأثیرگذار بود. این منشور که دستگیری‌های گسترده‌ای

جهان پس از فاجعه در آثار ایوان کلیما

و پدربزرگش هم خودکشی کرده است و نه فقط این زن بلکه بسیاری از آدم‌های این شهر وارث فاجعه‌های برآمده از جنگ هستند. حالا اگرچه نازی‌ها از بین رفته‌اند حکومت شوروی نیز فروپاشیده، اما پراگ به حالت پیشینش برگشته است: «در دنیایی که اتاق‌های بزرگ مجهز به دوش را برای مسموم‌کردن مردم درست می‌کنند، با احساس ناخوشتم، شاید ساده و سهل‌انگارانه به نظر برسد، ولی باید بگویم انسان موظف است تلاش کند تا ناگواری‌هایی را که تجربه کرده، دیگر هرگز تکرار نشوند. امروز نوشتن برابم ادامه همان راه است، برای مخاطب قرار دادن خواننده، و طرح مسئولیتی که در برابر دنیای‌مان داریم».

مدتی است که فاصله میان او و دخترش آن‌قدر زیاد شده که دیگر درکی از زندگی بانای پانزده‌ساله ندارد. اما این فقط کریستینا نیست که تنها است؛ شخصیت‌های رمان همگی در انزوا و تنهایی به سر می‌برند حتی اگر کنار هم زندگی کنند. کریستینا و دخترش هر یک در دنیای متفاوت خود زندگی می‌کنند و شوهر سابق زن هم در حالی که سرطان دارد به تنهایی زندگی می‌کند. کریستینا مادری بیر هم دارد که او نیز در خانه‌اش تنها است. کریستینا همچنان شوهر سابقش را دوست دارد و بعد معلوم می‌شود که در همه این سال‌ها منتظر بازگشت او هم بوده است: «با آن که از شوهر سابقم متنفر نیستم ولی دیشب با مته دندان‌سازی او را شستم. در این دنیا بیشتر از هر چیز دلم برای اوست که می‌سوزد. حتی از من هم تنهاتر است، و بیماری وخیمی سرطانی بدنش را گرفته. اما مگر همه ما را چیزی از تیردن نمی‌خورد و نمی‌تراشد؟ زندگی، غیر از لحظه‌های نادری که عشق به ما رو می‌کند، چیز غم‌انگیزی است».

شروع بدبختی‌های کریستینا نه فقط به خیانت‌های شوهر سابقش، بلکه به دوران کودکی‌اش برمی‌گردد، به زندگی در جامعه‌ای پراشوب و همچنین حضور پدری مستنبد که رفتاری زورگویانه داشت. زندگی این زن بعد از جدایی از همسرش آن‌قدر تهی شده که انگیزه‌ای برایش باقی نمانده و تنها وقت‌هایی که در مطب کار می‌کند از شر افسردگی خلاص می‌شود. اما این فقط کریستینا نیست که افسرده است بلکه پراگ و آدم‌هایش در فضایی مغموم و دل‌مرده به سر می‌برند. قبل از جنگ مردم عادت داشتند صندلی‌هایشان را بیرون بیاورند و در خیابان با هم حرف بزنند اما حالا خبری از این مردم نیست و «کپ‌های تلویزیونی جای گفت‌وگوی رودرروی آدم‌ها» را گرفته است. در سال‌های جنگ اعتماد میان مردم از بین رفته و ترسی که همچون شیج در شهر پخش شده آدم‌ها را به موجوداتی جدا از هم و منزوی بدل کرده: «در طول جنگ مردم از این که عقیده‌شان را ابراز کنند می‌ترسیدند، می‌ترسیدند به قیمت جان‌شان تمام بشود. مادرم به دلیل چیزهایی که دیده این مطلب را خیلی خوب می‌فهمد. مردم در سال‌هایی هم که کمونیست‌ها حاکم بودند می‌ترسیدند، هرچند که مادرم به خاطر شغل پدرم صدمه‌ای ندیده. راستی بر سر مردمی که زندگی‌شان را با ترس از ابراز عقیده سپری می‌کنند چه می‌آید؟ چه پسا یا از فکرکردن دست می‌کشند یا به گفت‌وگوهای توهانی اتکاف می‌کنند».

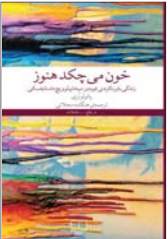
مادربزرگ کریستینا به دست آلمانی‌ها در اتاق گاز کشته شده

عطف

کشف دوباره داستایفسکی

شرق: چرا امروز ما باید داستایفسکی بخوانیم؟ چرا آدمی باید امروز زحمت خواندن یا دوباره خواندن داستایفسکی را به خود بدهد؟ این پرسشی است که پائولو بُری در کتاب «خون می‌چکد هنوز» آن را مطرح می‌کند. همه‌چیز برای او با «جنایت و مکافات» آغاز شد؛ رمانی که او در نوجوانی خواند. خواندنِ توأم با تشرّف و ماجراجویی، کشف این کتاب برای او به شیوهای خشونت‌بار رخ می‌دهد. رمانی که ۱۱۲ سال پیش، در سه هزار کیلومتری او منتشر شده، زخمی را در او گشوده که هنوز خون‌ریزی‌اش بند نیامده است. بله، خون می‌چکد هنوز. اما چرا؟ پاسخ بُری به همان اندازه خون‌چکان است. او درباره مردی می‌نویسد که هیچ‌گاه از احساس غربت و مقابله بی‌دفاع در برابر زمانه‌اش دست نکشیده؛ نابغهای زوردرس در ادبیات، گوگولی نِو، انقلابی مشتاق، محکوم به مرگ، تبعیدی در سبیری، قماربازی ناتوان و نوپید، شوهری عاشق، پدری ناباور، مردی دست‌وپاچلفتی، طاس، کمی گوشتش، پیر از همان جوانی، پیماری سرسر درکم، پرتاقض، خنده‌دار، اما در عین حال تا این اندازه شبیه به ما. «خون می‌چکد هنوز»

یک زندگی‌نامه نیست، بلکه ادای احترامی پرشور و پرمایه به داستایفسکی است. سبک نگارشی کتاب، غیرخطی و نه‌چندان ادبی اما بسیار اثرگذار است. محلاتی، مترجم این کتاب، در گفت‌وگو با «اینا» ویژگی مهم این کتاب را سبک متفاوت آن می‌خواند و می‌گوید: «این سبک خاص باعث می‌شود کتاب حال‌وهوای سبک‌تر و جذاب‌تری پیدا کند و خواننده بتواند پیام نویسنده، یعنی روایت زندگی و آثار داستایفسکی را راحت‌تر و روشن‌تر درک کند». این کتاب نوعی مواجهه شخصی با داستایفسکی است و همان‌طورکه مترجم می‌گوید، در «خون می‌چکد هنوز»، پائولو بُری بارها از زندگی و تجربه‌های شخصی خودش گفته است و آشنایی با آثار داستایفسکی می‌شود که خواننده با کتاب احساس راحت‌تری پیدا کند و همین عقب و جلو رفتن نویسنده و پرداختن به زندگی خود و باز برگشتن به روایت زندگی و آثار داستایفسکی، خواننده را با خود همراه می‌کند». رمان‌خوان‌ها خوب می‌دانند که ادبیات روسی قرن نوزدهم گنجینه‌ای است که همچنان در ادبیات جهان جایگاه مهمی دارد؛ محلاتی دراین‌باره می‌گوید: «ادبیات روسی قرن نوزدهم همان دوره‌ای که به عصر طلایی ادبیات معروف است، جواهری در ادبیات جهان است؛ با ناامی درخشانی چون پوشکین، گوگول، داستایفسکی، تالستو، تورگنیف و دیگران؛ آشنایی با این نویسندگان و آثارشان در حقیقت لطفی است که ما به خودمان می‌کنیم». و معتقد است خواندن «خون می‌چکد هنوز» این آشنایی را به شکلی ساده و جذاب آغاز و ذهن خواننده را بی‌درنگ درگیر دنیای آن دوره می‌کند، طوری که ناخودآگاه دلش می‌خواهد به سراغ آثار اصلی آن بزرگان برود. او درباره سبک نوشتار پائولو بُری نیز می‌گوید «نری ساده می‌نویسد، اما آسان نه؛ جملات بلند و مکث‌های فراوانش فضای خشی می‌سازند. از طرف دیگر او طنزی خاص و زیرپوستی دارد». شیوه‌ای که نری در نوشتن نوعی زندگی‌نامه داستایفسکی به کار می‌برد، به‌نوعی منحصر‌به‌فرد است اما مترجم «خون می‌چکد هنوز» می‌گوید «این شیوه تنها مختص پائولو نری نیست؛ در زندگی‌نامه‌نویسی مدرن، مخصوصا در اروپا و آمریکا، نویسنده‌ها گاهی روایت زندگی سوزه را با خاطرات و تجربه‌های شخصی خودشان درمی‌آمیزند، اما بُری این رویکرد را به سبکی بسیار شخصی تبدیل کرده؛ او حضور خودش را نه‌فقط به‌عنوان پژوهشگر، بلکه به‌عنوان همسر فکری داستایفسکی و در متن می‌کند و همین ترکیب است که به کتاب رنگ و لحن خاص خودش را می‌دهد».



خون می‌چکد هنوز
زندگی باورنکردنی فیودور داستایفسکی
پائولو بُری
ترجمه هنگامه محلاتی
نشر چشمه